

در باره برخی از مطالب مطرح شده از سوی آقای مسعود بهنود
در مقاله ی

" حکومتی اسیر لمپن ها "

و اشاره به

قطعنامه پایانی نشست دفتر تحکیم وحدت

نقدی که نه بخاطر دشمنی و میچ گیری ، بلکه بمنظور روشنگری و صیقل دادن نظرات و عقاید و در واقع کمک به بحث و دیالوگ در جهت راهیابی پاسخ به مسائل مورد اختلاف مطرح شود ، یکی از بهترین شیوه های مبارزات آزادیخواهان و نیروهای دموکرات می باشد. این نوع مبارزه فکری و قلمی وجدل سیاسی در نهایت کوششی خواهد بود در خدمت همبستگی و همدلی هر چه بیشتر نیروهای دموکرات و آزادیخواه دگراندیش در راه پویائی جنبش مردمی بخاطر ایجاد جامعه ای آزاد و دموکراتیک.

آقای مسعود بهنود در تاریخ ۷ ژوئن (۱۷ خرداد ۱۳۸۲) نوشته ای تحت عنوان " حکومتی اسیر لمپن ها " از طریق اینترنت انتشار داده اند . بنظر من در این نوشته ناروشنی هائی وجود دارد که سبب شده اند تا چگونگی "ماهیت" و "ارزش" های تشکیل دهنده " هویت " جنبش دانشجویی و سیاست و عملکرد هیئت حاکمه و نهادهای مختلف جمهوری اسلامی و چگونگی سمت و سوی مبارزه مغشوش نشان داده شوند و خواننده مقاله مزبور به این جمع بندی برسد که آقای مسعود بهنود بعنوان یک صاحب نظر سیاسی و یک روزنامه نگار مسئول بر این نظراند که :

۱ - نباید نسبت به مواضع اتخاذ شده در بیانیه (۲ خرداد ۱۳۸۲) ۲۴ انجمن اسلامی دانشجویان در رابطه با نقش آمریکا در امر رهائی ملت عراق و استقرار آزادی و دموکراسی در آن سرزمین، انتقادی مطرح کرد و در حقیقت ایشان غیرمستقیم به صاحب نظران توصیه کرده اند که در آن مورد مشخص بهتر است سکوت اختیار کنند.

۲ - آیت الله العظمی خمینی رهبر انقلاب در اعدام هزاران هزار زندانی سیاسی و یا ادامه جنگ ۸ ساله با عراق، نقش تعیین کننده ای نداشته اند. حتی در نوشته مزبور متذکر شده اند که " از جمله آقای خمینی که به تاکید فرزندش مخالف ادامه جنگ بعد از خرمشهر بود - "

۳ - مقام رهبری جمهوری اسلامی (آیت الله سیدعلی خامنه ای) و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام (آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی) در بوجود آوردن وضع و موقعیتی که بنا بگفته ایشان "حاکمین ایران" را "اسیرلمپن ها" نموده است، نقش تعیین کننده ای نداشته اند و در واقع خود آن حضرات جزو "اسیران" محسوب می شوند!

برای من جای تعجب است، اکنون که آقای بهنود در خارج از کشور هستند و بعنوان یک روزنامه نگار و مفسر سیاسی محدودیتی در فرمولبندی جملات مورد نظر خود همچون هنگام اقامت در ایران ندارند، چرا و به چه دلیل در هنگام نگارش این نوشته، اینچنین خود را هنوز در چارچوب خط قرمز مورد نظر قاضی مرتضوی و دیگر ارگانهای سرکوبگر - خط قرمزی که در حقیقت مغایرت کامل با اصول همین قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد -، پایبند می داند و مجبور به سرپوش گذاشتن بر بسیاری از واقعیات تاریخی می بیند.

البته ممکن است ادعا شود که من، مطالب مطرح شده از سوی آقای بهنود در رابطه با نقش آقایان خمینی، سید احمد خمینی، خامنه ای و یا هاشمی رفسنجانی در مقاله "حکومتی اسیر لمپن ها" را بد فهمیده ام. و یا اینکه گفته شود قضاوت من بعنوان فردی از اپوزیسیون در باره چگونگی نقش رهبر انقلاب در قتل عام هزاران هزار نفر از دیگر اندیشان و مخالفین هیئت حاکمه در زندانهای جمهوری اسلامی و یا مخالفت من با اصرار آیت الله خمینی در ادامه جنگ با عراق - صدام حسین، یکطرفه و حتی مغرضانه می باشد. و یا من در اعلام مواضع سیاسی خود، مبنی بر اینکه آقایان سید علی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی در پایمال کردن قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نتیجه حاکم شدن "لمپن ها" بر ایران نقش محوری دارند و در واقع خود این حضرات بخش محوری این سیستم هستند و در صدر آن قرار دارند که برای اجرای مقاصد شوم خود "انصار حزب الله" و دیگر جریانات سرکوب و "لمپن" را بخدمت می گیرند؛ در اشتباه هستم.

بخاطر روشن شدن تمام جوانب این مسائل مورد اختلاف و جلوگیری از هرگونه پیش داوری، در زیر به نکاتی چند از مقاله مورد بحث اشاره می کنم. باین امید که اگر من مسائل را بد فهمیده ام و یا در تفسیر و قضاوت خود احیاناً دچار اشتباه و گروهگری شده ام و در این موارد مشخص مواضعی غلط اتخاذ کرده ام، با توضیحات جناب بهنود و یا دیگر صاحب نظران، این مشکل برطرف شود.

آقای بهنود در مقاله ی " حکومتی اسیر لمپن ها " نوشته اند :

" به باورم نکته ای دیگر در این اعلامیه [منظور اعلامیه ۲۴ انجمن اسلامی دانشجویان - دفتر تحکیم وحدت ، " بگذار تا این وطن دوباره وطن شود "] و نظایر آن وجود دارد که باید آن را دید. وقتی همه روزنه ها را به روی خلق بستنی که سخن نگویند مگر در تائید و تملقت، وقتی امکان ندادی که مردم به حداقل خواست خود که انتخاب نماینده برای رساندن صدایشان به داخل حاکمیت است بپردازند. وقتی یک روش بیشتر برای حکومت شناختی و آن هم زور و بسیج لمپن هاست و ایجاد رعب در دل ها، وقتی جامعه ای شصت میلیونی با بیش از شصت درصد جوان را خواستی که فقط یک صدا شوند و آن هم صدای تو. وقتی مردم دیدند به هر مانع که بر می خورند به نام توست و هر چه می خواهند تو در برابرشان ایستاده ای و... آن وقت توقع آن که مردم آن هم جوانانش مانند روشنفکران البته آزادی خواه و انسان دوست غربی فکر کنند و فریاد مرگ بر جنگ سردهند به باورم توقعی نا به جاست. اصلاً مخاطب ما نباید جوانان ما باشند که دلسردی و یاس را چنان در دلشان ریشه داده اند که جایی برای مصلحت اندیشی برایشان نمانده است. اعلامیه دانشجویان فقط انعکاس امری است که امروز در کوچه و خیابان از آن سخن می گویند. پس انتقادی به آن ها وارد نیست مگر آن که مانند حکومتگران بگوئیم چرا خواست های مردم را انعکاس می دهید. چنان که گفتند به مدیران موسسات نظرسنجی..."

تمام انتقاداتی که آقای بهنود نسبت بعملکرد و سیاست " حکومتگران " در پایمال کردن حقوق ملت از جمله پایمال کردن آزادی بیان و قلم در این نوشته مطرح کرده اند کاملاً مورد تائید می باشد و در این رابطه کوچکترین اختلاف نظری وجود ندارد ، اما این سؤال مطرح است که چرا " مخاطب ما نباید جوانان ما باشند " و "توقعی نا به جاست " که از فعالین دانشجوی و جوانان مبارز وطن دوست خواست که در حین مبارزه علیه حکومتگران قانون شکن و مستبد جمهوری اسلامی و افشای ماهیت سرکوبگر و ارتجاعی آنها، مخالف جنگ و طرفدار صلح باشند ؛ و همچنین به حفظ دست آوردهای جنبش دانشجویی ، نهضت ملی و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ پایبند باشند و علی که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق و فاجعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران را سبب شدند ، فراموش نکنند؟

گمان ندارم فردی و یا گروهی از نیروهای مخالف و وابسته به اپوزیسیون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی بدین خاطر به محتوی اعلامیه " ۲۴ انجمن اسلامی دانشجویان " انتقاد کرده باشد که آن نیروها " چرا خواست های مردم را انعکاس " داده اند. برعکس ، فعالیت " انجمن های اسلامی دانشجویان " بدین خاطر مورد تائید نیروهای آزادیخواه و دمکرات ایرانی قرار دارند که آنها به جناح های قانون شکن هیئت حاکمه پشت کرده و از حقوق ملت بدفاع برخاسته و به افشای عملکرد و سیاست های خلاف قانون و فراقانونی هیئت حاکمه دست زده اند و عملکرد و سیاست های آقایان سید علی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی را به حساب آقایان احمد جنتی و محمد تقی مصباح یزدی نگذاشته ، بلکه تجاوز بحقوق ملت و بی

توجهی به حاکمیت قانون از سوی هر مقام و نهادی که صورت گیرد ، بدون چون و چرا محکوم نموده اند و تا حدود زیادی در جهت افشای آن عمل کرده اند.

در حالیکه در مقاله آقای بهنود می خوانیم :

"...آقای جنتی دبیر و همه کاره شورای نگهبان است که به شهادت اسنادی که توسط مسوولان و مطلعان سال های دهه شصت منتشر شده پشت تمام تندروی ها بوده و اسدالله لاجوردی را او بر سرنوشت هزاران جوان حاکم کرد که به دستش کشته شدند و این در حالی بود که به استناد خاطرات آقای هاشمی[علی اکبر هاشمی رفسنجانی] ، بنیان گذار انقلاب و پسرش و بسیار دیگر از جمله سپاه پاسداران مخالف چنین اقدامی بودند ولی آقای جنتی آن قدر فشار آورد که استعفای موسوی تبریزی را گرفت و مجاهدین تواب را هم به لاجوردی تحویل داد تا اعدام کند ."

محتوی این نوشتار بیانگر بخشی از حقایق و واقعیات آن مقطع تاریخی است و نه تمامی آن. اما اگر بنا باشد محتوی این مقاله آقای بهنود را بحساب کل واقعیتهای تاریخی فرض کرد ، در آنزمان باید به این نتیجه رسید که آیت الله العظمی حسینعلی منتظری بی خود و بی جهت در رابطه با اعدام فرزندان ایران زمین توسط جلادانی همچون اسدالله لاجوردی که در دوران ریاست جمهوری آقای سید علی خامنه ای انجام گرفت ، به آقای خمینی بالاترین مقام کشوری اعتراض کرد ، بلکه ایشان می بایستی اعتراض خود را متوجه آیت الله جنتی می نمود! جنایاتی که در دوران حیات آیت الله العظمی خمینی و ریاست جمهوری آقای سید علی خامنه ای در ایران رخ داده است ، اگرچه در این جنایات افرادی همچون آیت الله احمد جنتی و اسدالله لاجوردی و... دست داشته اند و احیاناً همانطور که آقای بهنود متذکر شده اند ، آتش بیار معرکه هم بوده اند ، باوجود این مسئولیت اصلی آن جنایات بعهده آیت الله العظمی خمینی و حجت الاسلام سید علی خامنه ای رئیس جمهور آن دوران می باشد .

آقای بهنود در رابطه با چگونگی عملکرد " لمپن ها " و مرکز واقعی " قدرت " در جمهوری اسلامی ایران - که نماینده آن را در حکومت ، " جمعیت موتلفه اسلامی " ، " مدرسه حقانی " و " آیت الله جنتی " می داند - ، می نویسد:

"... مردم این همه را می بینند و نه از روی کتاب های فلسفه و تاریخ بلکه به دلیل روزگار هر روزه شان و این که می بینند چه کسانی بر آن ها در واقع حکومت می کنند به نقطه ای رسیده اند که می بینید. بازی ها بیش از آن فاش است که پنهان کردنی باشد. ملتی و حتی کسانی که در مدیریت ها نشسته اند اسیرند و گروگان کسانی که عقل را فروخته و به قول خود ماشینی فرمان بریده خریده اند. به سلسله کسانی که در همه این سال ها به بند افتادند بنگرید همه در نقطه ای مشترکند و آن ضدیت لمپن ها با آنان است و همه برایتان می گویند که در اسارت زندانی که بوده اند. نماینده این گروه در حکومت جمعیت موتلفه اسلامی است و بازوی روحانیش گروه موسوم به مدرسه حقانی به سرکردگی مصباح یزدی. سران حکومت به اندازه ای که سخن را

اینان را تکرار می کنند قدرت دارند نه بیش تر. یادتان باشد که در سال دوم جنبش اصلاحات ۱۳۷۸ وقتی دو سه باری رهبر به طور ملایم به هواداری از دولت و اصلاح طلبان پرداخت و در بحران هائی که ایجاد شده بود مانند داستان موج و یا غائله اصفهان به دولت کمک کرد تا از بحران به در رود. مصباح یزدی در قم گفت رهبر تا زمانی رهبر است که عادل باشد. اسلام با کسی شوخی ندارد. پیام واضح بود و می دانید که شنیده شد.

حال اگر ترکیب واقعی "قدرت" در جمهوری اسلامی این چنین باشد که آقای بهنود مطرح کرده اند ، این سؤال بدرستی مطرح است که کدام "نیروی غیبی" در ایران سبب شده است تا گروهی همچون "جمعیت مؤتلفه اسلامی" چنین قدرت خارق العاده ای را بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در ایران کسب کند که از آن طریق آن نیرو بتواند سیاست و خواست خود را نه تنها به آقایان خامنه ای (مقام رهبری) و هاشمی رفسنجانی (رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) ، حتی به "رهبر انقلاب" ، یعنی آیت الله العظمی سید روح الله خمینی هم دیکته کند ؟

احتمالاً در پاسخ این پرسش ممکن است گفته شود ، "جمعیت مؤتلفه اسلامی" در "مجلس خبرگان رهبری" ، بخاطر وجود "نظارت استصوابی" شورای نگهبان موفق شده است نفوذ بسیار زیادی پیدا کند . "مجلس خبرگان" ، همان مجلسی است که قانوناً حق دارد "مقام رهبری" را انتخاب کند و همچنین این حق قانونی را دارد تا وی را نیز از مقامش عزل کند . شاید در همین رابطه باشد که آقای بهنود نوشته اند "مصباح یزدی در قم گفت رهبر تا زمانی رهبر است که عادل باشد. اسلام با کسی شوخی ندارد. پیام واضح بود و می دانید که شنیده شد."

و یا چون اعضای "مجمع تشخیص مصلحت نظام" – مجمعی که تمام اعضای آن انتصابی هستند – ، که اکثراً از طرفداران و وابستگان به "جمعیت مؤتلفه اسلامی" می باشند ، هر زمان که بخواهند می توانند از در مخالفت با آقای علی اکبر هاشمی رفسنجانی در آیند و نفوذ سیاسی خارق العاده ایشان را تبدیل به "هیچ چیز" نمایند.

با وجود توضیحاتی که رفت ، روشن نیست که چرا و بچه دلیل رهبر انقلاب که مشروعیت خود را از انقلاب می گرفت ، تحت نفوذ فردی گمنام همچون احمد جنتی و یا سازمانی بعنوان جمعیت مؤتلفه اسلامی" ، که رهبر آن گروه ، حبیب الله عسگر اولادی مسلمان ، فردی که در مراسم تبلیغاتی ساواک دوران آریامهری "شاهنشاهی سپاس" شرکت کرده بود ، قرار داشته است ؟

باین امید که آقای مسعود بهنود اطلاعاتی را که در اینمورد دارند در اختیار افکار عمومی قرار دهند و توضیح دهند که چه عللی باعث شده است تا ایشان به این نتیجه برسند که افرادی همچون آقایان سید علی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی از زمره "اسرای لمپن ها" هستند و نه از مهره های اصلی سیستم سرکوب و اختناق که "لمپن ها" را فرمانروائی می کند ؟

البته بیانات چند روز قبل آیت الله سید علی خامنه ای در شهر ورامین که در حین تهدید دانشجویان ، حمله اراذل و اوباش حزب الهی معروف به لباس شخصیها در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۶ به دانشگاه و برپائی تظاهرات دولتی در ۲۳ تیر در حمایت از آن را ، بنام عملکرد " ملت ایران " قلمداد نمود، خود بیانگر بسیاری از واقعیات می باشد که بهیچوجه احتیاج به توضیح و تفسیر ندارد!

آقای بهنود بعنوان یک محقق و تاریخ نگار حتماً اطلاع دارند که انگلیسها در دوران فتحعلیشاه قاجار سعی کردند تا نفوذ خود را در ایران و در دربار شاه توسعه دهند و در این رابطه بود که شبکه " فراماسیونری " را در ایران بوجود آوردند که اکثر رجال سیاسی با نفوذ دوران قاجار و پهلوی را در بر می گرفت.

اما این طور که شایع شد گویا در طول انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ضربه بزرگی به تشکیلات فراماسیونری در ایران وارد شد .

برای بسیاری از جمله من این سؤال مطرح است که آیا اصولاً ضربه ای به تشکیلات فراماسیونری در ایران وارد شد و یا اینکه فقط کادرها و اعضای شناخته شده آن تشکیلات ، بعد از پیروزی انقلاب برای مدتی از صحنه علنی کنار گذاشته شدند و آن تشکیلات با تیمی جدید همچنان بفعالیت های تخریبی خود در ایران ادامه می دهد ؟

اگر چه امروز کمتر کسی خود را با موضوع و مسئله فراماسیونری مشغول می کند و اصولاً نمی خواهد بداند که آیا هنوز فراماسیونرها در ایران – در بین جناحهای مختلف هیئت حاکمه و بخشهای مختلف اپوزیسیون و فعالین اجتماعی و سیاسی فعالیت دارند یا نه ؟ اما وقایعی همچون ارائه لیستی از نام رهبران و فعالین حزب توده از سوی یک مأمور سازمان جاسوسی کا-گ – ب (شوروی – روسیه) به دولت انگلیس و در حقیقت سازمان جاسوسی آن کشور (انتلیجنت سرویس) ، که بعداً لیست مزبور از سوی مأمورین دولت انگلیس به آقای حبیب الله عسگر اولادی مسلمان رهبر " جمعیت مؤتلفه اسلامی " تحویل داده شد؛ آن لیست دستگیری و اعدام یکسری ایرانیان را بصرف عضویت در حزب توده و تماس با شوروی بهمراه داشت ؛ و یا بدرقه آیت الله حکیم رهبر تشکیلات مذهبی – سیاسی بخشی از شیعیان عراقی معروف به "مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق" – همان تشکیلاتی که آیت الله هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران یکی از اعضاء مؤثر آن است –، از سوی سفیر دولت انگلیس در تهران روشن نشدن این امر که چرا سازمان جاسوسی انگلیس مدارک مأمور فراری کا – گ – ب را در اختیار رهبر "جمعیت مؤتلفه اسلامی" قرار داد ؟ همان تشکیلات سیاسی که آقای بهنود آنرا صاحب اصلی " قدرت" در جمهوری اسلامی می داند ، با خود یکسری سئوالات و شایعات مطرح کرده است.

چرا و به چه دلیل نمایندگان کاندیدای ریاست جمهوری " جمعیت مؤتلفه اسلامی " قبل از انتخابات ریاست جمهوری به لندن مسافرت کردند تا رضایت مقامات دولت انگلیس را در حمایت از نامزد خود برای کسب مقام ریاست جمهوری ایران جلب کنند ؟

چرا و بچه دلیل نمایندگان پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی که اکثریت آنها بنحوی در رابطه با " جمعیت مؤتلفه اسلامی " قرار داشتند ، در مجلس تصویب کردند که روز 29 اسفند ، روز تاریخی ملی شدن صنعت نفت بر رهبری دکتر مصدق و جبهه ملی ایران ، بعنوان روز تاریخی از تقویم ایران حذف شود؟

ما ایرانیان اگر بطور جدی خواستار پایان دادن به استبداد و پایان دادن به " دولت پنهانی " و تغییرات بنیادی در وطنمان ایران هستیم ، حتماً باید بدون هیچگونه پیش داوری در رابطه با بسیاری از مسائل بطور واضح با یکدیگر به بحث و گفتگو و تبادل نظر بپردازیم .

در خاتمه ضروریست متذکر شد که نقد و یا سئوالاتی که از سوی برخی از طرفداران حاکمیت ملی و حفظ استقلال ایران ، از جمله ما سوسیالیستهای ایران نسبت به اطلاعیه ۲۴ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاههای ایران (" بگذار تا این وطن دوباره وطن شود ") مطرح شده بود ، بی نتیجه نبود .

" شورای عمومی اتحادیه انجمنهای دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) در قطعنامه پایانی نشست خود در رابطه با جنگ عراق و آمریکا و دفاع از دست آوردهای مبارزات مردم ، صریحاً و بطور قاطع اتخاذ موضع نموده است . در این قطعنامه می خوانیم :

"... حق نظارت مردم بر تمامی نهادها ومسئولین بویژه مقام محترم رهبری به عنوان مقامی که از اختیارات بسیار زیادی در قانون اساسی برخوردار است به رسمیت شناخته شود ومکانیسمهای اعمال نظارت ملی بر تمامی مسئولین وارکان کشور ایجاد گردد.

پذیرش مطالبات ملی که بخشی از آن در فوق آمد از سوی مقام رهبری می تواند سبب ساز عبور مسالمت آمیز و کم هزینه کشور از شرایط خطیر موجود و بر خورد مقتدرانه با زیاده طلبی های آمریکا در منطقه و مهمتر از آن زمینه ساز تحقق آرمانهای آزادی خواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران در جنبش های سده اخیر بویژه انقلاب مشروطه، جنبش ملی شدن صنعت نفت ، انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ و خیزش ملی دوم خرداد ۷۶ باشد.

(پ) ۶ سال از سر فصل خجسته خرداد ۷۶ می گذرد و مجموعه جریان اصلاح طلبی و شخص آقای خاتمی دستاوردها و ناکامیهای قابل احصاء وشمارش فراوانی دارد که می توان بادقت به تحلیل و تفسیر آن پرداخت اما به نظر ما اینک جریان اصلاح طلبی به يك پيچ تند نزدیک میشود قطعاً افراد و جریانهای اصلاح طلب نیز به مرور انتخابهای استراتژیک خود را صورت خواهند داد و هر يك راه خود را از نو بر خواهند گزید در این میان موضع شخص آقای خاتمی مسلماً از اهمیت بسیاری برخوردار است .به نظر ما در شرایط کنونی کیان اصلاح طلبی مردم سالار از دو سو به شدت تهدید می گردد:

نخست جریان اقتدار گرای حاکمیت که تنها صدای سرکوب آزادیهای ملی و توطئه چینی برای بریدن هر صدای مخالف از حلقوم آن به گوش می رسد و دیگری جریان سلطه طلب جهانی است که با محوریت جرج بوش و نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید لگام گسیخته و بدون پایبندی به

هیچ قانون بین المللی در اندیشه تصاحب ایران عزیز می‌باشند. تایید و تقویت جریان های ارتجاعی سلطنت طلب که نه در فرهنگ و ادبیات آنان نشانه‌ای از اعتقاد به دموکراسی و حقوق بشر دیده می‌شود و نه در کارنامه آنان چیزی جز سرکوب و شکنجه و اعدام مبارزان راه آزادی و استقلال برای ارائه وجود دارد از سوی نومحافظه کاران دلیل قاطعی است بر احساس خطر جدی نیروهای ملی و آزادی خواه از برنامه‌های آتی امریکابرای منطقه و بویژه ایران . در این شرایط حساس و پیچیده و با توجه به تهدیدهایی که ذکر شد شکل گیری همگرایی نیروهای ملی و آزادی خواه داخل و خارج کشور که قائل به حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و گسترش دموکراسی و حقوق بشر می باشند در مقابل اقتدار گرایان داخلی وسلطه طلبان خارجی يك ضرورت ملی است.....".

همانطور که در اول این نوشته اشاره رفت ، نقدی که نه بخاطر دشمنی و مچ گیری ، بلکه بخاطر روشننگری و بالابردن سطح آگاهی جنبش و افکار عمومی مطرح شود، یکی از بهترین شیوه های مبارزاتی آزادیخواهان و نیروهای دمکرات می باشد که در نهایت ، این کوشش در خدمت همبستگی و همدلی هرچه بیشتر نیروهای دمکرات و آزادیخواه جامعه و پویائی جنبش مردمی قرار خواهد گرفت.

دکتر منصور بیات زاده

۲۴ خرداد ۱۳۸۲

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com